

سیر جریان فکری غرب پس از رنسانس

بخش نخست

• دکتر (گری کارل) محمد لگنهاوزن

سیر جریان فکری در غرب بعد از رنسانس

تفکر انسان غربی از رنسانس به این سو در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه (فلسفه سیاسی، فلسفه دین، فلسفه مافوق‌الطبیعه و ...) و کلام جدید انجام گرفته‌است و در این زمینه‌ها دگرگونی‌ها و تغییراتی در اندیشه انسان غربی پدید آمده که خود امری بسیار گسترده و مهم است، برای آگاهی به آن لازم است همه این موضوعات بررسی شود و دیدگاه‌های فیلسوفان بزرگ درباره دین بعد از رنسانس مطالعه گردد تا انسان دریابد در این چند قرن در غرب چه اتفاقی رخ داده و چه تغییراتی به وجود آمده که اندیشه دینی و فکر درباره دین در درجه اول اهمیت قرار گرفته‌است.



وقتی به تاریخ می‌نگریم، مشاهده می‌شود کلیسا با کسانی که اندیشه «ان بدتیس»^۱ داشتند، رفتاری خشن و وحشتناک در پیش گرفت و آنان را زنده در آتش می‌سوزانید.^۲

در قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی کلیسا به دارندگان زر و زور، شاهان و فئودالها نزدیک شد، با آنان ارتباط برقرار کرد و به حمایت از آنان پرداخت. این امر توده مردم را آزرده‌خاطر ساخت، بینوایان که انتظار داشتند کلیسا باید همواره سوی

گام نخست برای درک رشد فکری دینی کنونی در غرب، بررسی انقلاب پروتستانی است. باید دریافت چرا مردم از رفتار کلیسا به‌خشم آمدند و با آن درافتادند و سال‌های سال این درگیریها به طول انجامید.



درماندگان و گروههای محروم و فقیر رو آورد و به حمایت از آنها برخیزد و با ثروتمندان درافتد، از این گرایش به تدریج ناراحت شدند و نفرت از کلیسا درونشان را فراگرفت.

شیوه زندگی کشیشان قبل از انقلاب پروتستانی دستوری بود. کسی که در آیین کاتولیک میخواست کشیش شود، باید از کلیسا دستور می گرفت و دستورها مختلف بود. به عنوان نمونه، فردی که میخواست معلم باشد، اسقف به او می گفت که دستور تو این است؛ نباید ازدواج کنی، فقط باید معلم باشی و ...

در داخل دین کاتولیک گرایش های فکری مختلف پدید آمد. گروهی دینداری را در شب زنده داری و نیایش با خدا می دانستند، برخلاف این دسته، عده ای به مسائل اجتماعی اهمیت می دادند، می خواستند در خدمت توده مردم و محرومان باشند، برای یتیمان معلم بگمارند، بیمارستان بسازند و کارهای نیک و مفید به حال مردم انجام دهند و اینکه عده ای در کلیسا زندگی مرفه ای را برای خود سامان داده اند و بی خبر از حال مردم غرق در ثروت و مادیات گشته اند،

انان را می آزد. این دو فرقه هیچ کدام ضدپاپ نبودند و پاپ هر دو روش را به صواب می دانست و می گفت: هرکس کار خود را کند و شیوه خویش را پیش گیرد. اما رشد تدریجی که دینداری را در خدمت به مردم و توجه به مسائل اجتماعی می دانستند، سرانجام انقلاب پروتستانی را به وجود آورد.

کلیسا پس از انقلاب پروتستانی

وقتی انقلاب پروتستانی در دین کاتولیک رخ داد، مهمترین اقدام توسط «ولتر» انجام گرفت. وی از کلیسا جدا گشت و گفت: کلیسا به اندازه ای فاسد شده است که دیگر کسی نمی تواند در آن سالم بماند و مردم را به درستی و نیکی فرا خواند. کلیسا را باید از نو بنیان نهاد، به این وسیله فرقه پروتستان با اعتقاد خاص خود شکل گرفت. اما این ایده را تنها ولتر نداشت؛ کسان بسیاری چنین می اندیشیدند و هر کدام براساس بینش خاص خود می خواست، کلیسای جدیدی بیافریند. این افراد باهم توافقی نداشتند و در نتیجه این اندیشه های پراکنده و گوناگون هزاران فرقه پدید آمد که باهم و با کلیسای کاتولیک درافتادند. ستیزها در همه جا، در انگلیس، فرانسه، آلمان و ... بین کاتولیکها و پروتستانها به وقوع پیوست و بعضی از آنها بسیار وحشتناک بود. در یونان جنگی به عنوان «جنگ صدساله» شهرت دارد. این جنگها و درگیریها دو پیامد مهم در پی داشت:

- قدرت کلیسا ضعیف شد.
- بینش و فکر مردم درباره دین تغییر یافت.

چگونگی پیدایش سکولاریزم لیبرالیزم

اختلاف بین فرقه ها گاه جزئی و تنها سیاسی بود. به عنوان مثال، پادشاه انگلیس میخواست خانمش را طلاق دهد، پاپ اجازه نمی داد. او به پاپ گفت: اهمیتی ندارد، من خود کلیسای می سازم که در آن طلاق مجاز گردد. برخی از فرقه های پروتستان، اختلاف فکری زیاد با کلیسا داشتند، مثلاً «آن بادتیسما» می گفت: کلیسای پراز طلا و مجسمه برخلاف اندیشه حضرت مسیح است. کلیسا باید بسیار ساده باشد و طلا و مجسمه در آن ممنوع شود، ما چنین کلیسایی می سازیم و در آن مراسم خود را برگزار می کنیم تا رهبر ما که روح القدس است، در میانمان بیاید، رهبر ما پاپ نیست.

روشنفکرانی که در این فضا زندگی می کردند، مشاهده کردند که جنگ قدرت بین فرقه ها و بین آنها و کلیسا پایان ناپذیر و بی نتیجه است و قدرت کلیسا روزه روز کاستی می پذیرد. در آن زمان هنوز قسمتی از ایتالیا در اختیار آنها بود، گفتند: باید دولت از دین جدا شود و این سرآغاز «سکولاریزم» بود. بنابراین ریشه سکولاریزم در موقعیت سیاسی است.^۶ اندیشمندان با دولت مذهبی نمی توانستند به توافق برسند، زیرا مذاهب باهم جنگ می کردند، برای پیشرفت کشور لازم بود دین و دولت از هم جدا گردد که خود روش عملی برای حل مسائل سیاسی به حساب می آمد و از آن جا که این شیوه نیازمند دلیل و توجیه بود، لیبرالیزم سیاسی شکل گرفت و با آن اندیشه سکولار توجیه گردید و فراوانی گرایش و اعتقادات در دین

مسیح پاسخی بایسته یافت.

ارتباط لیبرالیسم با اندیشه دینی و آغاز کلام جدید

پس از آنکه لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه سیاسی مطرح گردید که کارکرد مهم آن جدایی دین از دولت بود، تجدیدنظر دوباره در دین ضروری به نظر رسید، زیرا با منع دخالت دین در امور سیاسی، چیزی برای آن باقی نمی ماند. گذشته از این در انقلاب پروتستانی ادعا این بود که کلیسای کاتولیک فاسد شده است. کلیسا ادعا می کرد فئودالیسم و ... توجیه عقلی دارد. می گفت: برای وجود خدا برهان عقلی قائم است، آنچه را عقل نتواند توجیه کند، باید از وحی گرفت و به کتاب مقدس رجوع کرد. بنابراین، دین دارای دو منبع است: عقل و وحی.

در برابر این اندیشه، «کانت» برهان عقلی برای اثبات وجود خدا را باطل دانست و حکمت عملی را به عنوان شیوه ای مناسب مطرح ساخت.

«شلایر ماخر»^۲ این هردو را نادرست دانست زیرا در اندیشه اول، انسان نخست باید بیندیشد و از عقل، دین پدید آید و در نظر «کانت» دین از انجام کارهای خیر نتیجه می شود. بنابراین در هر دو شیوه، دین فرع و در درجه دوم قرار دارد. در باور «شلایر ماخر»، دین اصیل است. پایه آن را نباید در عقل یا در حکمت عملی جستجو کرد، دین کمتر از عقل و عمل نیست و اصالت آن در حدی است که نیازمند توجیه با عقل یا عمل نمی باشد. به نظر شلایر ماخر اشتباه کانت در این بود که اندیشه انسان را همواره به عقل و عمل تقسیم می کرد و می گفت، دین را باید از

یکی از این دو گرفت، چه براساس این تقسیم جای دیگری برای دین وجود نداشت و حال آنکه ذهن انسان سه قسمت دارد:

۱. عقل

۲. عمل

۳. دل

این اندیشه برای مردمان بسیار جالب بود، به ویژه آنکه در آن زمان افکار رمانتیک و اینکه چیزهای مهم در دل است، در اروپا اهمیت داشت. مردم از جنگ بین فرقه های مختلف مسیحی و فدای اعتقاد این وان شدن، خسته شده بودند. هر گروه تثلیث را به گونه ای توجیه می کرد و گفته های آنان برای مردم مفهوم نبود. برخی به اندیشه های ضد دینی و خدا فراموشی گرایش داشتند، وجود خدا را در زندگی مزاحم می دانستند و خاستگاه درگیری بین فرقه ها را در دل مشغولی آنها به خدا می پنداشتند.

دوستان «شلایر ماخر» هنرمند و شاعر بودند. «شلایر ماخر» دین را مهم می دانست و برای دفاع از آن می گفت: دین چیزهایی نیست که در کلیسا گفته می شود. دین کاری با عقل ندارد، عمل چندان مهم نیست. دین همان است که هنرمندان با آن مشغولند، دین در دل است. دل آدمی احساس وابستگی به چیزی دارد، این احساس فطری که همگان دارند، پایه دین است. اقامه برهان برای اثبات دین و وجود خدا و اینکه کدامیک از برهانها بهتر است، در این راستا کارایی ندارد و باید همه کنار گذاشته شود. عمل نیز چنین است. دین را باید به طور مستقیم از خدا گرفت، گفته ها و اندیشه شلایر ماخر

سرآغازی برای کلام جدید گردید و جایگاهی بس مهم یافت.

پراکندگی اندیشه ها در غرب

غرب دنیایی آکنده از جهان بینی های گوناگون است.^۳ اکثریت کاتولیک ها هنوز برای اثبات وجود خدا بر برهان عقلی توجه دارند. پروتستانها مختلفند. برخی به برهانهای عقلی رو می آورند، بعضی حکمت عملی را کارساز می دانند و گروهی پروتستان لیبرالی اند. از ویژگی های اندیشه پروتستانی یکنواخت نبودن آن است با آنکه به لحاظ نظری تفاوت چندانی با دین کاتولیک ندارد. در عین حال در میان پروتستانها نهضتی که از اندیشه شلایر ماخر ناشی شده است، نفوذ بیشتر دارد.

پراکندگی افکار در غرب به گونه ای است که نمی توان اظهار نظر واحدی درباره این که غربیان چگونه می اندیشند، چه فلسفه ای در آن جا مهم است و ... ارائه داد. پروتستانهای لیبرال مهمترین پایه دین را تجربه دینی^۴ می دانند. هرکس می تواند براساس مکاشفه، شهود و احساسی که در دل دارد، برای خود جهان بینی داشته باشد. دیدگاهها به قدری متفاوتند که قابل جمع باهم نیستند و جهان بینی مشخصی نمی توان اظهار داشت.

اندیشه «کانت» و حتی «شلایر ماخر» به گونه ای بود که تصور یک جهان بینی و دستیابی به آن ممکن می نمود، اما فیلسوفی به نام «ری چپورتنی» وجود هر نوع جهان بینی را انکار کرد و گفت: «امروزه ما نمی توانیم درباره جهان و نقش انسان در آن، ارتباط انسان با خدا



برنامه دین برای انسان، نظری ارائه دهیم».

آدمی وقتی از دور به یک فرهنگ و جامعه می‌نگرد، آن را یکنواخت می‌پندارد، ولی کسی که در آن فرهنگ بزرگ می‌شود و از نزدیک با آن در تماس است، تفاوت‌های زیادی را در آن درمی‌یابد.

انقلاب سیاسی در غرب

از امور مهمی که همراه با انقلاب پروتستانی در غرب روی داد، انقلاب سیاسی بود. آنان نظام فئودالی را برچیدند و نظام سرمایه‌داری را جایگزین آن ساختند. اصطلاحی در غرب وجود دارد به نام «Less common» (کوچکترین مخرج مشترک)، نظام سرمایه‌داری توجه زیاد به بازار دارد، دنبال آن است که اکثریت مردم خواهانند تا بتواند آسان‌تر پول آنها را بستاند و از آن خود کند. کالایی را تولید می‌کند که تقاضای بیشتر دارد و چه‌بسا خود تقاضاهایی را در جامعه پدید آورد — به‌عنوان مثال؛ تلویزیون سال‌به‌سال بیشتر به نمایش صحنه‌های زشت و برنامه‌های نادرست اخلاقی می‌پردازد، جنایات به‌عنوان این که نمایش واقعیات است، توجیه می‌گردد. مردمان مسیحی در آمریکا به این برنامه‌ها اعتراض کردند، میلیونها نامه به شبکه دُوم تلویزیون آمریکا فرستاده شد، اما نتیجه‌ای نداشت زیرا مردمان زیادی این برنامه‌ها را دوست دارند و روشن است، زمانی که اکثریت مردم یک جامعه با چیزی موافق نباشند و درعین حال همان چیز را به‌عنوان یک برنامه معمولی از تلویزیون ببینند، به تدریج می‌پذیرند و

اگر به‌طور صددرصد آن را نادرست بدانند، باز هم تحمل می‌کنند. در کارهای فرهنگی این دو، مصداق‌های فراوانی دارد.

ویژگی‌های لیبرالیسم دینی

لیبرالیسم دینی^۱ که در واقع همان لیبرالیسم پروتستانی است، با چهار ویژگی شناخته می‌شود:

۱. ملتزم نبودن به ظواهر متون مقدس و تفسیر و تأویل آیات کتاب مقدس به گونه‌ای که با عقل و علم و اصول اخلاقی پذیرفته‌شده در نزد مردم، در تضاد و تعارض نباشد.

برای متکلمان لیبرال ظاهر کتاب چندان اهمیت ندارد، به‌راحتی تفسیرهای عجیب را می‌پذیرند. یکی از این متکلمان در کتابی نوشته‌است: در گذشته در نگاه کلیسا تثلیث این‌گونه توضیح داده می‌شد که خدا یک جوهر است و سه شخص دارد، اما پذیرش این گفته لزومی ندارد، می‌توان در تفسیر تثلیث گفت: خدا سه جنبه دارد و فکر درباره او به سه نحو متصور است.

۲. شکاکیت نسبت به کلام عقلی و جایگزینی ایمان‌گرایی به‌جای عقل‌گرایی.

۳. طرح اصول اخلاقی جدید که براساس آن بتوان برای مردم یک همزیستی مسالمت‌آمیز را سامان داد. به‌عنوان نمونه، اکنون در غرب بسیاری از مردم هم‌جنس‌بازی را پذیرفته‌اند و آن را گناه نمی‌دانند. دین سنتی مسیحی آن را گناه می‌داند ولی لیبرالیسم دینی بر آن است آن را دینی سازد و به توجیه آن می‌پردازد و می‌گوید: خدا به ما دستور

داده‌است که به همسایگان خود کمک کنیم و در آن هم‌جنس‌بازان را استثنا نکرده‌است.

۴. در تفکر لیبرال، ذات دین، تجربه دینی شخصی است، دینداری به‌معنای داشت اعتقاد مذهبی نیست و التزام به احکام و اعمال مذهبی لزومی ندارد. تدین، گرایش درونی هر فرد است. این احساس مذهبی از آن رو مفید است که می‌تواند به آرامش روحی و روانی انسان بینجامد و از دین بجز این نمی‌توان انتظاری داشت.^{۱۱}

با این چهار ویژگی گرچه نمی‌توان به یک تعریف علمی درباره لیبرالیسم دینی دست یافت، اما نهضتی بود که در میان متکلمان و کشیشان مسیحی روی داد، این چهار مشخصه بین آنها بارز است و الزامی نیست که هر متکلم لیبرال، هر چهار ویژگی را بپذیرد. بعضی ویژگی ۱ و ۲ را می‌پذیرند و در ابعاد دیگر سنت‌گرایند، برخی تفسیر لیبرالیسم را تنها در یک مسأله قبول می‌کنند و ...

ارتباط لیبرالیسم دینی با لیبرالیسم سیاسی

لیبرالیسم سیاسی از تباط مستقیم با لیبرالیسم دینی ندارد. کشیشان بسیاری را می‌توان یافت که لیبرالیسم پروتستانی را می‌پذیرند و با لیبرالیسم سیاسی موافق نیستند، و از آن سوی مردمان بسیاری طرفدار لیبرالیسم سیاسی‌اند و با لیبرالیسم پروتستانی توافق ندارند. ولی به‌طورکلی بیشتر لیبرالهای دینی، لیبرالیسم سیاسی را حمایت می‌کنند. شایان ذکر است که لیبرالیسم سیاسی نیز یک نهضت فکری است و تعریف آن از تعریف لیبرالیسم دینی



دشووارتر است. برخی از آنها سوسیالیست‌اند. بعضی طرفدار خصوصی‌سازی و زوال مالکیت دولتیند. در حال لیبرالها بسیار فعال بودند و در لغو بردگی، اصلاح وضع زندان‌ها، حقوق زنان و ایجاد حق رأی برای همه انسان‌ها (زن و مرد، سیاه و سفید)، آزادی بیان، حقوق اقلیت‌ها در جامعه و اصلاحات اجتماعی، نقش اساسی داشتند و در زمان کنونی از هم‌جنس‌بازان حمایت می‌کنند.

بسیاری از مسیحیان به‌ویژه آنان که لیبرالند، پایه اصلاحات اجتماعی را در دین مسیح می‌دانند، چه در کتاب مقدس به محبت انسان به خدا و محبت وی به همسایگانش سفارش شده‌است. سنت حضرت مسیح این است که انسان‌های دیگر را از رنج و مشکلات برهاند و به آنان کمک کند تا به زندگی راحت دست یابند. بنابراین باید بردگی از جامعه برافتد، زیرا برده‌ها در رنجند، مردمان در زندان‌ها به فراموشی سپرده شده‌اند، باید به آنها کمک شود، و این شیوه تفکر با پایه اندیشه لیبرالیسم سیاسی که مهم‌ترین نوع حق را حق فردی و آزادی می‌داندست، سازگار بود و این دو لیبرالیسم، یکدیگر را تقویت کردند. از این روست که امروزه وقتی در آمریکا به لیبرالیسم اهمیت داده می‌شود، مردم در پی دلیل دینی برای آن هستند و دیدگاه حضرت مسیح، بلکه خود او را لیبرال می‌دانند و یا می‌گویند، مهم‌ترین درس‌ها از زندگی مسیح، اموری است که با لیبرالیسم سیاسی سازگار است.

کثرت‌گرایی دینی (پلورالیسم)
پلورالیسم براساس اندیشه لیبرالیسم

سیاسی و لیبرالیسم پروتستانی شکل گرفت و از همان چهار ویژگی که برای لیبرالیسم دینی بیان شد، ناشی می‌شود. اصل این بحث، این است که چه کسانی اهل بهشت‌اند و چه افرادی در دوزخ جای دارند؟

در آیین کاتولیک چهار مکان در آخرت وجود دارد:

۱. «هل» که جهنم دائمی و ابدی

است (طبقه اول جهنم)

۲. «هل تایم» یا جهنم موقتی (طبقه

دوم جهنم)

۳. «هبل» جای نیکان و خوبان

۴. «لیمپو» برزخی میان بهشت و

جهنم

در جهان بینی سنتی کاتولیک گناه

اصالت دارد. انسان‌ها همه گناه‌کارند و

توبه اصالت گناه را از آدمی نمی‌زداید،

بنابراین لازم است خدا به شکل انسان

درآید و به‌عنوان حضرت مسیح قربانی

شود تا انسان‌ها به بهشت راه یابند. بر این

اساس، بجز مسیحیان که این قربانی را

پذیرفته‌اند، دیگران نمی‌توانند وارد

بهشت شوند و دوزخی خواهند بود. مردمان

قبل از مسیح از این قربانی سودی

نمی‌بردند و پیامبرانی چون حضرت

ابراهیم، حضرت موسی، ... هم‌اکنون در

جایگاه «لیمپو» به سر می‌برند که آتش و

لذتی در آن وجود ندارد و تا وقوع قیامت

باید منتظر بمانند، در آن هنگام اگر

قربانی شدن حضرت مسیح را پذیرا شوند،

به بهشت خواهند رفت.

این اعتقاد که تنها مسیحیان اهل

نجاتند و تنها از کانال حضرت مسیح

می‌توان به بهشت رفت و به سعادت

رسید، در میان مردم مسیحی رایج بود و

نفوذ داشت و سبب گردید مسیحیان به خود اجازه سلطه‌گری دهند، جوامع دیگر را استعمار کنند و امپریالیسم را به‌عنوان یک جریان در دنیای مسیحیت به‌وجود آورند. جنگ‌های صلیبی بر همین اساس توجیه یافت؛ این که مسیحیان، اهل بهشت و دیگران، اهل دوزخند، یا باید نابود گردند و یا به آیین مسیح بگردند.

در برابر این گرایش سنتی، لیبرالیسم مطرح شد و گفته شد دیگران هم (مسلمان، هندو، ...) می‌توانند به بهشت روند، نجات یابند و سعادت‌مند گردند.

این تفکر جدید، دین مسیحیت را با مشکلاتی روبرو ساخت، از این‌رو، مسأله کثرت‌گرایی دینی پدید آمد که تفسیرهای گوناگونی شده‌است:

الف. توسعه در موضوع. هر انسان

خوب و نیکوکار در باطن، مسیحی و اهل

بهشت است، اگرچه در ظاهر و به‌لحاظ

شناسنامه‌ای مسلمان، بودایی و ... باشد.

بنابراین مسیحیان به بهشت می‌روند،

نهایت اینکه مسیحیان دو نوعند. آنان که

به‌طور اسمی و رسمی مسیحی‌اند. کسانی

که رسماً ناخودآگاه مسیحی‌اند. اخلاق

سالم و شایسته دارند، ولی در اسم

مسیحی تلقی نمی‌شوند.

ب. توسعه در حکم. «جان هیک»

می‌گوید: این پندار که همه مسیحیان به

بهشت می‌روند، نادرست است بلکه

انسان‌های خوب و نیکوکار از هر فرقه

دینی (مسلمان، بودایی، ...) به بهشت

می‌روند.

با این دیدگاه مخالفت‌های زیادی

صورت گرفته و کتاب‌های فراوان علیه آن

در غرب نگارش یافته‌است.



دیدگاه‌های مسیحیان دربارهٔ

حضرت مسیح (ع)

۱. سنت‌گرایان مسیحی، حضرت مسیح را تجسم خدا در بشر میان انسان‌ها می‌دانند و بر این باورند که خدا از اینکه آدم را ناقص و آزاد آفرید و او گناه کرد، مرتکب اشتباه شد، به همین خاطر در شکل حضرت مسیح ظهور کرد و قربانی شد تا هم اشتباهش جبران شود و هم مردم به بهشت روند و گناه اولیهٔ مردم نادیده گرفته شود.

این گرایش به الوهیت حضرت مسیح اعتقاد دارد.

۲. حضرت مسیح انسانی است که یهودی بوده و سپس پیامبر می‌شود و به‌عنوان شخصیتی در تاریخ مطرح است.

۳. عده‌ای وجود فردی به‌نام حضرت مسیح را باور ندارند، بلکه آن را اسطوره می‌دانند؛ شخصیتی که انسان‌ها به‌عنوان الگو و مدل برای خود ساخته‌اند.

نقد مکتب لیبرالیسم

دربارهٔ نقد لیبرالیسم تا کون کتاب‌هایی به نگارش درآمده‌است که در پی به سه کتاب اشارت می‌شود:

۱. در پی فضیلت
۲. کدام عقلانیت، کدام عدالت؟
۳. سه دیدگاه رقیب در اخلاق

مهم‌ترین کتاب در نقد مکاتب غرب، کتاب «در پی فضیلت» است. این کتاب به‌اندازه‌ای در غرب مورد توجه قرار گرفت که دوباره در کنار نظریهٔ کانت و اندیشهٔ سودگرایان، فلسفهٔ اخلاق ارسطو زنده شد و اکنون در این باره فعالیت‌ها در رشته‌های تحصیلی همچنان ادامه دارد. بحث سیاسی نیز در این زمینه (حقوق فرد)

صورت می‌گیرد، مکتبی با عنوان «جامعه‌گرایی» شکل گرفته‌است که دانشوران آن، اندیشهٔ خود را برگرفته از کتاب «در پی فضیلت» می‌دانند، گرچه «مک‌این‌تایر» خود را با آنها موافق نمی‌دانند.

در این کتاب «مک این‌تایر» می‌گوید: اخلاق معنا دارد، فضیلت را در جامعه‌ای می‌توان درک کرد که اهداف مشترک دارند. در جامعه‌ای مثل آمریکای کنونی که هرکس دنبال هدف خود است، فضیلت را چطور می‌توان دریافت؟! چگونه خوب و بد را می‌توان از هم تمیز داد؟! هرکس براساس گرایش خود می‌تواند اخلاق را تقسیم کند. لذت‌گرایان آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند و سنت‌گرایان به گونه‌ای دیگر. هر گروه کوچک مفاهیم اخلاقی خاص برای خود دارد و از این رو امروزه در جهان غرب گروه‌های مختلف بحث‌های سیاسی و اخلاقی یکدیگر را نمی‌فهمند زیرا این مفاهیم در زمینهٔ جامعه معنا می‌یابد.

«مایکل» کتاب کوچکی با عنوان «لیبرالیسم و حدود عدالت» دارد که تاکنون شاید ۱۰ بار تجدید چاپ شده‌است. در این کتاب «سنندو» کتاب «جان ولز» را که مهم‌ترین کتاب در دفاع از حکومت لیبرال به حساب می‌آید، به نقد می‌کشد.

«چارلز تی‌لر» که در دانشگاه مک‌گیل کانادا فلسفه تدریس می‌کند و ادعا دارد که به‌نوعی لیبرال است، کتابی نوشته‌است و در آن لیبرالیسم را نقد عمیقی کرده‌است.^{۱۲} وی پس از انتشار کتاب کمی پشیمان گشت و گفت: به نظر می‌رسد، دربارهٔ نقد لیبرالیسم کمی افراط کرده‌ام.

کتاب وی هنوز به‌عنوان یکی از



نقدهای مهم بر لیبرالیسم مطرح است. «بایتر» کتابی با عنوان (اشکال بر لیبرالیسم چیست؟) نوشته‌است و در آن کتاب‌های «مک اینتایپر»، «سئندو و تی‌لر» را نقد کرده و گفته‌است: این نقدها بر لیبرالیسم قوت لازم را ندارد و ضعیف به نظر می‌رسد، لیبرالیسم باید بسی استوارتر از این نقد شود.

بحث‌ها همچنان ادامه دارد و کتاب‌های زیادی نیز برای دفاع از لیبرالیسم نگارش یافته‌است. برخی از مطالبی که به عنوان نقد لیبرالیسم در این کتاب‌ها آمده‌است، به گونه زیر است:

۱. محور بحث‌ها در ادیان‌شناسی، مدرنیسم (نوگرایی) است. دسته‌ای از متکلمان با توجه به اندیشه فلسفی سیاسی امروز، مدرنیسم را نقد کرده‌اند و گفته‌اند: لیبرالیسم ادعا دارد که این مکتب بین ایدئولوژی‌های مختلف خنثی است. هرکس آزاد است، هر ایدئولوژی را که می‌خواهد، اختیار کند و ما دخالت نمی‌کنیم. ناقدان گویند: برای تشکیل جامعه، هرکس نمی‌تواند آزاد باشد. عملکرد آزاد همه افراد با تشکیل جامعه ناسازگار است. لیبرالیسم خود یک نوع ایدئولوژی است، بنابراین نمی‌تواند بی‌طرف باشد.^{۱۳}

۲. درک مفاهیم اخلاقی و سیاسی نیازمند زمینه‌ای مناسب در جامعه است.^{۱۴}

۳. اهداف تنها در اهداف فردی منحصر نمی‌شود، به بسیاری از اهداف بدون تشکیل جامعه نمی‌توان دست یافت. به عنوان مثال، مسلمانان نمی‌خواهند در جامعه مشروب‌خواری و اعتیاد به الکل رواج یابد، خواهان مبارزه با

فحشا و فساد و فروش عکس‌های مبتذل هستند. این امور برخلاف آزادی فرد است. انسان می‌خواهد سلامت اخلاقی فرزندش حفظ شود، از فروش عکس‌های زشت جلوگیری شود و از سوپی، فردی خواهان آزادی است، فروش عکس‌های جنسی برای او سود دارد، می‌خواهد به این کار اقدام کند. به این ترتیب، آن‌جا که آزادی مطلق حاکم باشد، نمی‌توان به اهداف اجتماعی اسلام دست یافت زیرا جامعه اسلامی در آن تحقق نمی‌یابد.

۴. در تفکر لیبرالیسم حق فرد اصالت دارد و حق جامعه فرع آن است. در لیبرالیسم با رعایت حقوق افراد، جامعه به خودی خود سامان می‌یابد درحالی‌که در نگرش ناقدان، این مطلب نادرست است. جامعه هویت دارد. این که انسان هست، وقتی معنای صحیح می‌یابد که عضو خانواده، کلیسا و ... باشد. اگر انسان عضو هیچ گروهی نباشد، تنها آزاد باشد، این آزادی پوچ است.

فقدان زمینه رشد لیبرالیسم در اسلام

در دین اسلام زمینه‌ای برای رشد لیبرالیسم وجود ندارد. دلیل این امر تفاوت‌هایی است که اسلام با دین مسیح کنونی دارد:

۱. فرقه‌های دین مسیح تفاوت‌های زیادی باهم دارند، درحالی‌که در دین اسلام فرقه‌های بزرگ اسلامی - شیعه، سنی - قرق عملی فاحش ندارند. حرمت گوشت خوک، غیبت، شراب (الکل) بین همه فرقه‌ها مشترک است.^{۱۵}

۲. آیین مسیح به جامعه چندان توجه ندارد و حال آنکه امور اجتماعی در

اسلام اهمیت ویژه دارد. در اسلام نماز فردی و نماز جماعت وجود دارند و ثواب جماعت به مراتب از نماز فردی بیشتر است و خود سمبلی برای اندیشه اجتماعی اسلام به حساب می‌آید.

۳. تقید به دین، حتی در مواردی که دستور دین صریح و روشن است، در میان فرقه‌های مسیحی کم است و رعایت نمی‌شود.^{۱۶} دو سال پیش پاپ به آمریکا آمد. مردم آمریکا همه خوشحال بودند. عکس‌های او را می‌بوسیدند. پاپ استفاده از قرص‌های ضدبارداری را برای زنان ممنوع کرده بود. ۹۰٪ خانم‌های کاتولیک در آمریکا از این قرص‌ها استفاده می‌کردند. با آنها مصاحبه شد و پرسیدند: شما پاپ را دوست دارید؟ گفتند: بسیار زیاد. سؤال کردند، پس چرا به دستور او در مورد عدم استفاده از قرص‌های ضدحاملگی عمل نمی‌کنید؟ گفتند: این حرف پاپ چندان مهم نیست.

۴. کتاب مقدس در دین مسیح با قرآن قابل مقایسه نیست. چند سال پیش کمیته بزرگی از اندیشمندان برای بررسی انجیل تشکیل شد. آنان با بررسی هر ۴ انجیل، یک انجیل با چهار رنگ چاپ کردند، رنگ هر آیه میزان احتمال آن را در اصل انجیل نشان می‌داد - به عنوان نمونه اگر رنگ آیه آبی بود، بیانگر آن بود که مطلب ۱۰۰٪ صحیح و اصل است و اگر قرمز بود، نشانه اطمینان به اضافه شدن آن در چند قرن قبل می‌رفت - در جلسه‌ای در آمریکا یکی از استادان دین مسیح می‌گفت: مسلمانان در زمینه تفسیر متون (هرمنوتیک) از ما خیلی عقب افتاده‌اند. ما دریافته‌ایم چه چیز اصل انجیل و چه چیزهایی به آن اضافه



شده است. اما مسلمانان می‌پندارند همه قرآن وحی خداست!!

مسیحیان نمی‌دانند قرآن چگونه جمع‌آوری و نوشته شده است و از این که به قرآن چیزی اضافه نشده و تفاوت بین قرآن‌ها تنها از نظر اعراب بوده است، غفلت دارند. همه قرآن - برخلاف انجیل کنونی - وحی خداست و تفسیر و تأویل در همین قالب ثابت صورت می‌گیرد. احتمال اضافه و کم در آن جا ندارد.

۵. تفاوت دیگر بین اسلام و مسیحیت در جایگاه عقل است. در اندیشه لیبرالیسم دینی (مسیحی) عقل بهایی اندک دارد. مهم‌ترین چیز برای اثبات دین، تجربه دینی شخصی است. مبلغان مسیحی سعی دارند همه چیز را به عنوان امور تعبدی به مردم بقبولانند و دلیل عقلی برای آن اقامه نکنند.^{۱۷} در میان مسلمانان گرچه این شیوه از تفکر یافت می‌شود، ولی در مقایسه با مسیحیت بسیار کمتر است. شیعیان همه برای عقل جایگاه مهمی قائلند. حتی مکتب تفکیک، عقل را بسی مهم می‌داند و بر آن تکیه دارد. مردم هرگاه چیزی از عالمان دینی می‌پرسند، آنان سعی می‌کنند با عقل محض آن را به اثبات رسانند و یا می‌گویند با عقل درمی‌یابیم که آنچه در آیه یا روایت آمده است، راست و درست است، درحالی که در دین مسیح انتزاع اصول دین با عقل، حتی از متون و روایت خیلی کم صورت می‌گیرد.

۶. مسیحیت در زمینه ایجاد محیط سالم برای رشد و تربیت بسیار ضعیف شده است، به گونه‌ای که بسیاری آن را دین ناکارآمد می‌دانند درحالی که اسلام چنین نیست. بسیاری از غربی‌ها از آن رو

به اسلام گرایش می‌یابند که دارای محیط سالم است و از آلوده شدن فرزندان جلوگیری می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کی‌یرکه‌گور از متفکران بزرگ پروتستان است.
۲. انجمن حکمت و فلسفه.
۳. از اولین فرقه‌های پروتستانی است.
۴. در لهستان کلیسا «جان هوس» را گرفت و در آتش سوزانید «هوس» در زبان لهستانی به معنای «غاز» است. وی قبل از مرگش گفت: من آخرین غازی نیستم که می‌بزید او دریافت‌بود که بعد از وی افراد زیادی خواهند آمد که چون او می‌اندیشند.
۵. دومینوکنیزها از شخصیت‌های این فرقه «تامن آلوای‌س» است.
۶. فرانس گنسا «اوکام» جزو این فرقه است.
۷. یکی از فرقه‌های پروتستان هنوز در آمریکا با عنوان «انجمن دوستان» فعالیت دارد. ساختمان بسیار ساده با تیمکت‌های بدون بشی، کلیسای آنهاست. در آن جا آرام و ساکت در انتظار آمدن روح القدس می‌نشینند و بر این باورند که روح القدس می‌آید. گاه فردی که در آن جا ساکت نشسته و با خود می‌اندیشد و به نظری می‌آید که خواندن فلان شعر مناسب است، میان مجلس بلند می‌شود و آن شعر را از دیوان شعر می‌خواند و می‌بندارد روح القدس او را بر خواندن آن شعر برانگیخته است و این فکر را او به ذهنش الهام کرده است.
۸. خانمی از این فرقه را دیدم که رئیس دانشکده حوزه علمی آنها بود. من هیچ کاری را بدون مشورت با حضرت مسیح انجام نمی‌دهم، همین امروز نمی‌دانستم در این بحث کلامی شرکت کنم یا نه؟ از حضرت پرسیدم، در من این احساس به وجود آمد که خوب است بیایم و این جواب مسیح بود و دستور او که باید در این جلسه بیایم. در این جا امدم و اتفاقاً خانمی را که کار داشتم با او، دیدم و این خواست خدا بود.
۸. بعضی از دانشجویان برای فهم سکولاریزم کتابهای دکارت، هابز و فیلسوف‌های مختلف را بررسی می‌کنند و می‌خواهند دلیل فلسفی برای آن بیابند، غافل از اینکه سکولاریزم ریشه فکری ندارد بلکه برخاسته از موقعیت سیاسی است.
۹. فردریک شلایر ماخر به‌عنوان پدر لیبرالیسم دینی - نه لیبرالیسم سیاسی - مطرح است.
۱۰. در دانشگاه مشاور انجمن دانشجویان مسلمان بودم. روزی کشیشی پیشم آمد و گفت: من مشاور دانشجویان مسیحی‌ام، خواستم خود را به شما معرفی کنم، برای شروع همکاری سؤال می‌دارم. به نظر شما چرا دین در زندگی انسان ضرورت دارد؟ من درباره دین و

تعالیم آن برای ایجاد عدالت در جامعه توضیحاتی دادم. وی لیختدی زد و گفت: شما فکر می‌کنید دین می‌تواند عدالت را برقرار سازد؟! گفتم: آری. از او پرسیدم، به نظر شما دین برای چیست؟ گفت: آرامش روح. مردمان ناراحتند، امید به بهشت، به آنها آرامش روحی می‌دهد. من شگفت‌زده شدم و با خود گفتم: آیا دین فقط برای این آمده است که خیال انسان آسوده و راحت شود!!

۱۱. در کلام جدید، اسطوره بودن مسیح، گرایش مطرحی است. کتابهای مهندس آشتیانی در همین راستاست که در آیین مسیح و یهود حضرت مسیح اسطوره است. در سال‌های اخیر برخی از کتابهای غربیان در این زمینه به فارسی برگردانده شده است.
۱۲. در این کتاب ریشه اندیشه فردگرایی در فلسفه اگوستین، دین مسیح، فلسفه جدید و ... بررسی شده است و اینکه هویت انسان چه اندازه به جامعه وابسته است، مورد بحث قرار گرفته است.
۱۳. اسماعیل فروغی - از مسلمانان - نقدی بر لیبرالیسم دارد و بر همین نکته تأکید می‌کند.
۱۴. اطلاع بیشتر در این باره در صفحه ۲۶ آمده است.
۱۵. شایان ذکر است که بعضی از فرقه‌های کوچک اسلامی، مانند فرقه باطنیه گرایش‌ها و آداب خاصی دارند.
۱۶. مردم مسیحی در آمریکا به دنبال معنویت دینی بدون زحمتند.
۱۷. یک‌دفعه با ماشین به جایی می‌رفتم، رادیو را روشن کردم. دریافتم برنامه تبلیغی درباره دین مسیح است و هرکس بخواهد، می‌تواند در این زمینه با تلفن سؤال کند. فردی تلفن زد و گفت: تثلیث را متوجه نمی‌شوم، چه کنم؟ سخنگو پاسخ داد: این سؤال را نکنید. همه می‌دانیم این مسئله مشکل است. ایمان مذهبی به ما می‌گوید این امر درست است. شایان یادآوری است که در دانشکده‌ها بحث عقلی درباره تثلیث - به ویژه در میان کاتولیک‌ها - رایج است.